



Course Title: English For Managers (Virtual Communication Approach)

Section Title: American Language Course Volume 2400 – Student Glossary – UNIT 2403

Unit No: 2403 **Tags:** American Language Course, UNIT 2403, Glossary

Handle	به کار انداختن	Tense	نگران، دلواپس، عصبی، هول
Operate	به کار انداختن، کار کردن با	Tight	تنگ، سخت، شدید
Capable (adj)	قادر، توانا	Abrupt	ناگهانی، غیر منتظره
Stage	مرحله، گام	An abrupt decision	تصمیم ناگهانی
Likely (adv)	احتمالاً، به احتمال زیاد	Jerk	(تند و ناگهان) حرکت کردن، تکان دادن (با شدت و سرعت)
Tense	نگران، دلواپس، عصبی، ناراحت	He jerked the drawer open and broke the handle.	کشو را محکم (و با تکان) باز کرد و دستگیره آن را شکست.
Tight	در تنگنا	Constantly	دائماً، یکریز، مداوم، همواره
Awkward	ناجور، ناخوشایند، دست و پا چلفتی	Forth	جلو، رو به جلو
Unskilled	ناشی، غیر متخصص، بدون مهارت	Cut	تند تغییر مسیر دادن، ویراز دادن
Controls (n)	ابزارهای تنظیم و هدایت ماشین	Back and forth	از یک سو به سوی دیگر، پس و پیش، عقب و جلو
Feel (n)	لم، طرز کار	Ahead	جلو، پیش
Develop the feel of	به دست آوردن لم [کاری]	Slam	محکم (و با صدا) ترمز گرفتن
He soon developed the feel for the job.	او خیلی زود «لم» کار دستش آمد.	Make a turn	دور زدن (در خیابان)
He has not had time or opportunity to develop the “feel” of the controls.	او وقت یا فرصتی برای اینکه لم [کار کردن با] ابزارهای تنظیم دستش بیاید نداشته است.	In a very abrupt manner	به شکل کاملاً ناگهانی
Observe	متوجه شدن، مشاهده کردن	Exceed	تجاوز کردن (از حد مشخص)، فرارفتن
Ease (n)	راحتی، سادگی	Shift	تغییر جهت دادن
With ease	به راحتی، به سادگی	Erratic	نامنظم، نابهنجار
Capably (adv)	توانمندانه، با مهارت	In an erratic manner	به شکل نابهنجار
Reasonable	مناسب، معقول، قابل قبول	Erotic	شهوة انگیز، شهوانی
Demonstrate	نشان دادن، آشکار کردن، ابراز کردن	Fight	جنگیدن، ستیز کردن، دعوا داشتن
Matter (n.)	ماده، محتوا، موضوع، مطلب، قضیه	Don't fight the controls.	با کنترل‌های [خودرو یا دستگاه] دعوا نداشته باش. (یعنی به آرامی با دنده و کلاچ و ترمز و ... کار کن)
Caution	احتیاط، ملاحظه، دور اندیشی، هشیاری	Make smooth corrections.	اصلاحات را به نرمی و با ملایمت انجام ده.
Apply to	مناسب بودن، صدق کردن، مربوط بودن	Stick	چوب، عصا، ترکه، شاخه درخت
At ease	راحت، بی خیال، فرمان آزاد (نظامی)	Lightly	به آرامی، به آسانی، به سهولت
At the wheel	پشت فرمان، در حال رانندگی	Do not jerk the wrench.	آچار را با فشار و سرعت زیاد به کار نبر. زور ناگهانی نزن به آچار.
Smoothly	به آرامی و بدون تکان (در مورد رانندگی)	Apply constant pressure instead.	در عوض به صورت پیوسته و یکنواخت [به آچار] فشار بیاور.
Accelerate	شتاب گرفتن، گاز دادن (به خودرو)	Surge	افزایش ناگهانی (دما، فشار، جریان برق و ...)
Desired (adj)	مطلوب، مورد نظر	There was a pressure surge.	فشار یک مرتبه بالا رفت.
Lane	مسیر، راه، باند بزرگراه		
Gentle	ملایم، تدریجی		
Unlike (prep)	برخلاف، بر عکس		



Course Title: English For Managers (Virtual Communication Approach)

Section Title: American Language Course Volume 2400 – Student Glossary – UNIT 2403

Unit No: 2403 **Tags:** American Language Course, UNIT 2403, Glossary

Intersection	تقاطع، چهار راه	Absolute ceiling	سقف پرواز، بیشترین حد ارتفاع هواپیما از سطح دریا
At average speed	با سرعت متوسط	Maximum range	حداکثر مسافت پروازی هواپیما با یک سوخت گیری کامل
Moderate (adj)	متعادل، ملایم، متوسط، میانه، حد وسط	Initial	اولیه
Apply	وارد آوردن، اعمال کردن	Climb	صعود، برخاست (هواپیما)
Load	بار، بار کردن، بار زدن	Rate (n.)	سرعت، میزان، نرخ، مقدار، مبلغ
Range	برد (هواپیما، بی سیم، موشک و...)	Initial climb rate	سرعت هواپیما طی برخاست اولیه، سرعتی که با آن هواپیما در کوتاهترین زمان بیشترین ارتفاع را به دست می آورد.
Some aircraft have a long range.	بعضی از هواپیماها برد طولانی دارند.	Dimension	بعد، (جمع: ابعاد) سویگان، فرامون
Short range	برد کوتاه	Wing	بال
Intermediate range	برد متوسط	Span (n)	وَجَب، فراخنا، فاصله بین دو ستون، مدت، دوران
Crew	خدمه (هواپیما و کشتی)، متصدی خدمات فنی هواپیما	Wingspan	فاصله میان انتهای دو بال (هواپیما، پرنده)
In minimum time	در کوتاهترین زمان	At rest	ساکن، بدون حرکت
Excessive	بیش از حد، زیادی	Area	مساحت
In normal time	در مدت معمولی	Aloud (adv)	با صدای بلند
Caution (v)	هشدار دادن	Study guide	کتابچه‌ای شامل اطلاعات مهم و اساسی در خصوص یک علم یا فناوری
Private aircraft	هواپیمای خصوصی	Violation	تخلف، تخطی، نقض
Origin	ریشه، مبدأ، اصل	Though = Although	اگرچه، گرچه
Country of origin	یک اصطلاح بازرگانی است که به کشور محل ساخت یک محصول اشاره می کند.	Zone	ناحیه، منطقه
Utility	راحتی، فایده، کارایی	School Zone	ناحیه نزدیک یک مدرسه
Six seat utility transport	هواپیمای مخصوص حمل و نقل با ظرفیت ۶ صندلی راحت	Fine (v.)	جریمه کردن
Plant	وسیله، دستگاه، کارخانه	Fine (n.)	جریمه، مبلغ جریمه
Power Plant	نیروی محرکه، موتور	Off (adv)	دور از محلی
Horizon	افق، کران	Drive off	رفتن و دور شدن (با خودرو)
Horizontal (adj)	افقی	He got into the car and <u>drove off</u>.	او سوار ماشین شد و رفت.
Horizontally (adv)	به طور افقی	Warm up	گرم شدن، گرم کردن
Oppose (v.)	مقابل هم قرار گرفتن، مخالفت کردن، روبروی هم بودن	Reread	دوباره خواندن، مجدداً خواندن
Cool (v)	خنک کردن، خنک شدن	Transform (v)	تغییر شکل دادن، تبدیل شدن
Air-cooled	هواخنک، موتور یا وسیله‌ای که به وسیله هوا خنک می شود.	Mercury	جیوه، فلز جیوه (با نقطه ذوب ۳۸/۸۷- درجه سانتیگراد)
Performance	عملکرد، کار کرد	Take up	اشغال کردن، جا گرفتن
Cruise	(هواپیما، خودرو و...) با سرعت بهینه حرکت کردن	Escape (v)	فرار کردن، خارج شدن، نشت کردن (آب و گاز و هوا و...)
Absolute	مطلق، کامل محض		
Ceiling	سقف		



Course Title: English For Managers (Virtual Communication Approach)

Section Title: American Language Course Volume 2400 – Student Glossary – UNIT 2403

Unit No: 2403

Tags: American Language Course, UNIT 2403, Glossary

Revert (v)	برگشتن	Tend to	تمایل داشتن، گرایش داشتن
Gaseous (adj)	گازی، گازی شکل	Capable (adj)	قادر، توانا
State	حالت، وضع	Capability (n)	توانایی، قدرت، قابلیت
Characteristic	ویژگی	Of	دارای
In many ways	به روشهای بسیار	Of intermediate range	دارای بُرد متوسط
Mankind	انسان، نوع بشر، بنی آدم	Beginner	مبتدی، تازه کار، کم تجربه
Proverb	ضرب المثل	Hit	زدن، برخورد کردن، آسیب رساندن
Wise saying	گفته خردمندانه، سخن عاقلانه	Get hit	آسیب دیدن، ضربه خوردن
Literal	ادبی، لغوی، تحت اللفظی	Run	رد کردن، عبور کردن (از چراغ قرمز)
Figurative	مجازی، تمثیلی، استعاری	He is running a red light.	او دارد از چراغ قرمز عبور می کند.
Stitch	بخیه، کوک	Get by	قسر در رفتن، گیر نیفتادن
The cut in my finger needed five stitches.	بریدگی انگشتم پنج بخیه نیاز داشت.	Close call	خطری که از بیخ گوش آدم رد بشه.
In time	به موقع، بهنگام سر وقت، بدون تأخیر	Jerky	[حرکت] شدید و ناگهانی
A stitch in time saves nine.	(ضرب المثل) اندک تعمیر بهنگام (اقدام به موقع) از زیان های بزرگ بعدی جلوگیری خواهد کرد.	Take it easy.	سخت نگیر، بی خیال باش.
Pour	ریختن (آب، چای و... در داخل ظرف)	Moderately (adv)	نسبتاً، تقریباً
It never rains, but it pours.	وقتی گرفتاری شروع می شه همینجوری از آسمون می ریزه. نمیداد و نمیداد، وقتی میاد پشت سر هم میاد...		
You can lead a horse to water, but you can't make it drink.	می توانی اسب رو تا دم آب ببری، اما نمی توانی وادارش کنی که بخوردش. می تونی به کسی پیشنهاد خوبی بدی، اما نمی تونی مجبورشون کنی به انجامش. صلاح کار خویش خسروان دانند!		
He has too many irons in the fire.	او آهن های زیادی در آتش دارد. یک سر دارد و هزار سودا!		
Tense	نگران، دلواپس، ناراحت، عصبی		
Easy	یواش، آرام		
Skillful	ماهر، دارای مهارت		
Gentle	آرام، ملایم، تدریجی		
Instead	در عوض		
Uneasy (adj.)	بی آرام، مضطرب		
Poor (adj)	ضعیف، بد		
Continually (adv)	بطور مداوم		
Unskilled (adj)	غیر ماهر، غیر متبحر، ناشی		